

سلول شیشه‌ای

پاتریشیا های اسمیت

ترجمه شاهپور عظیمی



چترنگ

مقدمه مترجم

نام پاتریشیا های اسمیت از همان زمانی که برای نخستین بار بیگانگان در قطار آلفرد هیچکاک را دیدم، به گوشم خورد. همیشه برایم جالب بود که برخی از بزرگترین نویسندگان ادبیات پلیسی زن هستند. بعدها بیشتر از های اسمیت شنیدم، خصوصاً به جهت دو اقتباس سینمایی شناخته شده از رمان های مشهور او با نام های آقای ریپلی با استعداد ساخته آنتونی مینگلا و ظهر ارغوانی به کارگردانی رنه کلمان و بازی آلن دلون جوان. به سبب علاقه دیرینه ام به ادبیات پلیسی، توجهم به کتاب های اسمیت درباره طراحی و نوشتن داستان های معمایی جلب شد و ترجمه این کتاب با همکاری نشر چترنگ منتشر شد. های اسمیت در بخش انتهایی این کتاب، به عنوان یک نمونه در دسترس، به تحلیل یکی از کتاب هایش با عنوان سلول شیشه ای می پردازد. از این رو پس از انتشار کتاب طراحی و نوشتن داستان های معمایی همواره این دل مشغولی را داشتم که چرا کتاب سلول شیشه ای به فارسی برگردانده نشده است تا مخاطبان آثار های اسمیت آن را بخوانند و توضیح ها و تحلیل های او را پیرامون این کتاب از نزدیک لمس کنند. دریغ یادشده با من بود تا آنکه دست بر قضا کتاب

فصل اول

در ندامتگاه ایالتی ساعت سه و سی و پنج دقیقه بعد از ظهر سه شنبه بود و زندانی‌ها از کارگاه‌ها بازمی‌گشتند. مردانی با لباس‌های اتونخورده زندان و شماره‌ای پشت کمرشان، از میان راهرو دراز بلوک A گذشتند و زمزمه مختصری از آن‌ها بلند شد، اما به نظر نمی‌رسید کسی با بغل دستی‌اش حرف بزند. زمزمه‌ها مثل نوای عجیب گروه‌گری بود که هارمونی نداشت و کارتر^۱ را از همان روز اول به وحشت انداخته بود. او آن قدر بی‌تجربه بود که فکر می‌کرد شاید قرار است زندانی‌ها شورش کنند، اما دست‌آخر پذیرفت که زمزمه کردن جزء ویژگی‌های ندامتگاه ایالتی یا شاید هم تمام زندان‌هاست. در سلول‌ها باز بود و همزمان در طبقه همکف و چهار ردیف بالای آن، زندانی‌ها وارد سلول شدند و از نظر ناپدید شدند تا اینکه راهرو تقریباً خالی شد. بیست دقیقه وقت داشتند تا در روشویی سلول دست‌ورویی بشویند، اگر برایشان مهم بود، پیراهنی عوض کنند یا لباس تمیزی بپوشند، نامه‌ای بنویسند یا با استفاده از هدفون، برنامه‌ای را بشنوند که همیشه در همین ساعت موزیک پخش می‌کرد. زنگ اعلام شام ساعت چهار نواخته شد.